

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۶ ماه می ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۳۹

قصائد

-۳۵-

مدح شاهزاده محمود

فرخنده باد چتر بزرگی و تاج زر
سلطان شرق و غرب به تائید نوالجلال
خورشید آسمان روش فرقدان سریر^۱
مالک رقاب خطه محدود آب و خاک
شاه سپهر کوبه، محمود پادشاه
در بوستان مُلک، درختی ست دانیش
ای روی آفتاب، ز روی^۲ تو پر ز تاب
بر تارک مبارک خاقان بحر و بر
دارای بر و بحر به فرمان دادگر
جمشید اردوان منش کیق—بادفر
فرمانروای عرصه مجموع خشک و تر
کز خط حکم او نکشد، روزگار سر
کانراست بخت و فتح و ظفر بیخ و برگ و بر
وی کام روزگار ز شکر تو پرشکر

^۱ الف. سرای

در پیشگاه حکم تو، افلاک مختصر
با حمله تو زال صفت پور زال زر^۴
جز عدل و فتح می‌نبرد، هیچ جا خبر
تا گردد از غلامی خاص تو بهره‌ور
وز نقش هاله بسته فلک بر کتف سپر
از اطلس سپهر بر آن دوخت آستر
ریزان شوند بر فلک هشتمین، صور
شاهین دولت تو چو بگشاد، بال و پر
وز سایه سریر تو گردد دوان قدر
زان سان، که آفتاب یکان پرورد گهر
بر هانش آن، که میل کند گه بشر به شر
اکنون شد آن نهال به بخت تو بارور
وز ماه رایت تو کند آسمان، حذر
از خاک کیمیا کند، و وز حجر گهر
با معن و فضل نسبت بحر است، با ثمر
وانکو نداند آب ز گل، داند آنقدر
تائید و فتح جدّ و جهانداری پدر^۷
شمشیر و بخت تو، دو گواهند معتبر
بندد به چار موجه خون، خصم را گذر
وین هردو با تو اند، چه حاجت به سیم و زر
اجرام سبعة راست نظر در پی نظر
صاحب قران تویی و کنون شد عیان اثر
تمهید شاهمی تو کند، شمس با قمر
مأمور کارگاه تو حق، هفت کارگر
هر بامداد، افسر زرین نهد به سر

از آفتاب رأی تو اجرام، مستنیر
با افسر تو سایه سیمت^۳، نور ماه بدر
از درگه رفیع تو، جاسوس خسروان
تا آید از ادانی^۶ جیش تو در شمار
از ظل خاک برده هوا بر فلک سنان
خیاط دهر جامه جاهت، چو برگرفت
گر نقش هیبتت گذرد، بر خیال چرخ
گشتند خسروان همه مرغ شکسته بال
از سایه لوای تو باشد دوان، قضا
پروردل حقی و تو زان عدل پروری
در صورت بشر ملک پاک طینتی
در باغ روزگار نهالی ست، خسروی
از نعل مرکب تو شود، خاک مرتعش
خورشید التفات تو هرجا کند، نظر
دست و دل ترا به گه بخشش و کرم
در خط حکم تست، کنون خط آب و گل
بشناس قدر خود، که ترا داد کردگار
الزام خصم را به دعاوی مملکت
آن تیغ یکزبان به دو دم در سه بُعد ملک
شاهی به عون ایزد، و نیروی طالع است
در طالع بلند تو هرچند بنگرم
حکم قرآن چنان شده، کاندز بسیط دهر
تدبیر دولت تو کند، تیر با زحل
خندان و شاد باش، قوی دار دل، که کرد
چندان، که شاه غرب در ایوان آسمان

^۲ الف. ز تاب تو

^۳ اثر داغ

^۴ الف. پر زوال زر

^۵ الف. ای

^۶ "ادانی": جمع "ادنی" و در معنای "اقارب" و "نزدیکان"

^۷ "جدّ" مراد از "احمدشاه بابی کبیر" است، و "پدر" منظور از پسرش، "تیمورشاه ابدالی"

بادا همیشه حکم تو جاری، چو آفتاب
بر مرزبان خاور و سلطان باختر
چون آسمان جلال تو بیرون ز وهم و عقل
چون اختران سپاه تو افزون ز حد و مرّ
شاهان شرق و غرب به آئین چاکران
بر درگه تو بسته به خدمت، همه کمر
چون جای بر سریر کنی، بخت همنشین
چون پای بر رکاب کنی، فتح همسفر